



وقتی بچه‌ها شرکت تأسیس می‌کنند!

تجربه‌هایی از آموزش سواد مالی در مدرسه

گفت‌وگوکننده: محمدعلی ارجمند



تربیت اقتصادی و آموزش سواد مالی همواره از دغدغه‌های نظام تعلیم و خانواده‌ها بوده و توجه صاحب‌نظران بسیاری را به خود معطوف کرده است. چرا که تصمیم‌ها و رفتار مالی افراد، در احساس کامیابی و موفقیت آن‌ها و در نهایت رونق اقتصاد ملی، نقشی عمده ایفا می‌کند؛ امر مهمی که کسب معرفت و تجربه در این زمینه را به موضوعی حیاتی مبدل کرده است. در این میان، واکاوی تجربه‌های اولیای تعلیم و تربیت از اهمیت خاصی برخوردار است و می‌تواند الگوهای مناسب را به مخاطبان نشان دهد. یکی از مجموعه‌هایی که در ارتقای سواد مالی دانش‌آموزان تلاش‌های ارزنده‌ای داشته، مجتمع آموزشی مفید در منطقه ۳ تهران است. برای بازگویی این تلاش‌ها، با آقای محمدعلی مهرآزما، مدیر دبستان مفید و مهدی نجفی، مربی پایه پنجم این دبستان، به گفت‌وگو نشستیم.

آقای مهرآزما، به نظر شما دانش‌آموز چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد تا بگوییم سواد مالی دارد؟

در پیش‌دبستان دانش‌آموزی داشتیم که می‌گفت: «من از خانواده‌ام یاد گرفته‌ام دارایی‌ام را سه قسمت کنم: یک قسمت را پس‌انداز، یک قسمت را صرف کار خیر و قسمتی را هم خرج می‌کنم.» من به‌شخصه از این کودک یاد گرفتم. مشخص می‌شود، اگر والدین آگاه باشند، می‌شود کودک خودش به مربی‌اش بگوید من پول‌هایم را سه قسمت می‌کنم و... معلوم می‌شود رفتار مال خود اوست و ادراک کرده است. در سال‌های بعد هم دیدیم رفتارش همان‌طور بود که گفته بود. نمایشی نبود. زوری نبود. ما اسم این کار را می‌گذاریم تربیت. اینکه بچه‌ای در این سن می‌تواند بفهمد قسمتی از پولش را پس‌انداز کند، یعنی چه؟ یعنی تاب‌آوری و تأمل در دخل و خرج این کودک بالا می‌رود. خود نگهداری‌اش بالا می‌رود. چیپس و پفک را می‌بیند، اما می‌گوید این را نمی‌خرم، شاید بخواهم چیز بهتر و با ارزش‌تری بخرم که با این پول‌ها



نمی‌شود، اما اگر پس‌انداز کنم، می‌توانم بخرم.
رسیدن به این حد از مدیریتِ نیازها چگونه شکل می‌گیرد؟

قطعاً هر جا که انتظار داریم تغییری رخ دهد، به آموزش نیاز داریم. به‌طور مثال، پدر یکی از دانش‌آموزان در یک دوره چند روزه کسب و کار شرکت کرده بود. می‌گفت: «ارزش آن دوره چند روزه، از آموخته‌های دانشگاهی‌ام بالاتر بود. برای اینکه بتوانم آن آموزه‌ها را به بچه‌ها یاد بدهم، شما به من کمک کنید.» ما موضوع را در انجمن اولیا و مربیان مطرح کردیم. پیشنهاد دادیم شما این دوره را به مربیان و اعضای انجمن ارائه دهید تا ببینیم آیا می‌توانیم به زبان کودکان نیز ارائه دهیم؟ ایشان دوره را اجرا کردند. اما اولیا می‌گفتند چه لزومی دارد این دغدغه را برای فرزندم ایجاد کنم! این جور موضوعات خیلی پیچیده‌اند. در واقع برای کسب نتایج مثبت باید کار را از خانواده شروع و کج‌فهمی‌ها را رفع کرد.

ما می‌گوییم بچه‌ها حق دارند در حد خودشان با موضوعات واقعی زندگی آشنا شوند و یک مجموعه مهارت‌ها را تجربه و مسیر آینده‌شان را انتخاب کنند. هر چه میزان تجربه‌ها بیشتر باشد، احتمال انتخاب موفق‌تر بیشتر است. این‌طور نباشد که به سی سالگی برسند و بگویند وای، من تازه فهمیدم که باید معلم می‌شدم!

یکی از اشتباه‌هایی که افراد در مورد سواد

مالی مرتکب می‌شوند، این است که آن را در مهارت خرید و فروش و سود و زیان در معامله خلاصه می‌کنند. در حالی که سواد مالی بسیار فراتر از تأمین معاش است و با احساس خوشبختی و رضایت فرد از زندگی، رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. برای تفهیم و ترویج این موضوع چه ایده‌ای دارید؟

ما نباید بچه‌ها را بیش‌از حد درگیر فضای جدی بازار کنیم. هر کاری می‌کنیم، باید جنبه آموزشی‌اش غلبه داشته باشد و تجربه‌اندوزی اتفاق بیفتد. در مدرسه ما خرید و فروش برای همه گروه‌های سنی آزاد است، اما شرطش این است که چیزی که می‌فروشند دست‌سازه خودشان باشد. یعنی فقط می‌توانند چیزی را که تولید کرده‌اند خرید و فروش کنند. این قانون ماست.

در بدو ورود و ثبت‌نام، این موضوع را به والدین می‌گوییم که بچه‌ها در این مدرسه می‌توانند خرید و فروش کنند. البته ما هم

نظارت داریم که اتفاقات خارج از عرف نیفتد. اگر والدینی نمی‌خواهند چنین اجازه‌ای به فرزندشان بدهند، باید به ما بگویند. تا به حال یک نمونه هم نداشتیم. والدین علاقه‌مندند کودکانشان این تجربه را داشته باشند. ما هم مراقبیم که فضای کار در حالت یادگیری و تجربه کودکانه بماند و به دغدغه‌های بزرگ‌سالانه تبدیل نشود. گاهی بچه‌ها گروه تشکیل می‌دهند و به قول خودشان



هر چه میزان تجربه‌ها بیشتر باشد، احتمال انتخاب موفق‌تر بیشتر است





سخت‌کوش». گاهی وقتی می‌خواهیم در مدرسه کاری انجام بدهیم، می‌بینیم باید یک عالمه چیز را اداره کنیم. این کار اولاً درست نیست و ثانیاً نتیجه هم نمی‌دهد. باید تا جایی که می‌شود امور را به خود بچه‌ها واگذار کنیم.

👉 گرایش به آموزش سواد مالی از ابتدا در مدرسه وجود داشت یا به تدریج شکل گرفت؟

ما از اول هدف‌گذاری کرده بودیم. موضوعات سواد مالی، به‌عنوان یکی از نیازهای بشر امروز، برای ما مهم بودند. همچنین، این موضوع در تعلیمات دینی ما تحت عنوان «عقل معاش» مطرح شده و ما در تعلیم و تربیت باید به آن بپردازیم. نفس تلاش اقتصادی برای زندگی، مشی اهل بیت علیهم‌السلام بوده است. در روایتی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است: «دور از رحمت خداست کسی که سربار دیگران باشد». (اصول کافی، جلد ۴، صفحه ۱۲) این آموزه‌ها را باید به بچه‌ها منتقل کنیم.

👉 تعالیم دینی این حوزه چگونه به بچه‌ها منتقل می‌شوند؟

این‌ها باید در بستر زندگی بیان شوند؛ یعنی در طول مسیری که کودک طی می‌کند. در یک موقعیت مناسب، مثلاً بگوئیم حضرت علی (ع) در مورد مصرف این حرف را زده است. یا گفته است این‌طوری سرمایه‌گذاری کن. ما می‌توانیم موضوع را به یک دانشمند روز ارجاع بدهیم یا به ائمه اطهار علیهم‌السلام. معلم آگاه باید تسلطی حداقلی داشته باشد تا سر بزنگاه‌ها مطلب را به بزرگان دین ارجاع بدهد. نکته بعدی عمل مربی است. مربی سیره بزرگان را مثلاً در مورد اسراف می‌داند. مثلاً ما در جایی فکر می‌کنیم

شرکت تأسیس می‌کنند! به توانایی همدیگر پی می‌برند. یکی خوب مشتری جذب می‌کند، اما خوب نمی‌تواند بسازد. به دوستش می‌گوید تو درست کن، من می‌فروشم. یعنی یکی تولید می‌کند و دیگری بازاریابی. می‌بینیم که در این سنین مهارت‌های متنوعی رشد می‌کنند. این می‌شود یک فعالیت سالم.

👉 اگر مدرسه‌ای بخواهد این تجربه‌ها را تکرار کند، چگونه باید عمل کند؟

باید به بچه‌ها اعتماد کنیم. وقتی می‌خواهیم همه چیز را به شدت واپالایش (کنترل) کنیم، همه مسئولیت‌ها متوجه ما می‌شود. باید فرصت بدهیم بچه‌ها متناسب با فهم خودشان با مسئله روبه‌رو شوند، بعد در صورت بروز مشکل، ما در کنارشان خواهیم بود. به این می‌گویند تسهیلگری. فراهم کردن محیطی پویا و در عین حال امن، قطعاً برای مربی زحمت دارد و کار سختی است. ولی به نتیجه‌ای که به دست می‌آید می‌ارزد. مهم این است که کلیشه‌ای کار نکنیم. دنبال این نباشیم که دیگران به ما بگویند چه کنیم. من وقتی با بچه‌ها زندگی می‌کنم، خودم می‌فهمم که باید چگونه رفتار کنم؛ به شرطی که ورودی‌های اطلاعاتی را به‌خوبی پردازش کنم.

نگاه‌ها باید تغییر کنند. باید باور کنیم می‌توانیم این کارها را انجام بدهیم. باید پای مسائلی هم بایستیم. طبیعی است، ساده‌ترین کار هیچ‌کاری نکردن است. هر کاری زحمت دارد. قرار نیست ما بشکوه پر باشیم و دانش‌آموز بشکوه‌ای خالی که باید پرش کنیم. یکی از کارهایی که مسیر را برای همکاران عزیزمان هموار می‌کند، این است که سخت‌نگیریم. «سخت می‌گیرد جهان با مردمان

باید بگیر و بیندهایی راه بیندازیم. اما سیره اهل بیت گذشت است. هر چقدر مربی آگاه و عامل به سیره اهل بیت باشد، خروجی شما دانش آموزی خواهد بود که بر اساس آن سیره تربیت شده است.

شما، نگاه به آینده است. ارتباط سواد مالی با آینده نگری چیست؟

واقعیت این است که اگر مردم سواد مالی داشته باشند، در عملکرد دولت تأثیر گذار است. یعنی ممکن است شما برنامه‌های اقتصادی خوبی داشته باشید، اما ناآگاهی مردم باعث شود آن برنامه‌ها به نتیجه مطلوب منجر نشوند. امروز دولت‌ها به این سمت رفته‌اند که مردم را آگاه کنند سواد اقتصادی‌شان بالا برود تا شاخص‌های اقتصادی بهتری رقم بخورد. می‌بینید در بحران‌ها یک‌دفعه سرمایه‌ها از بهابازار (بورس) خارج می‌شوند و اتفاقاتی می‌افتد. با جو سازی‌های سیاسی دولت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. با آموزش مردم حتی می‌توان جلوی بسیاری از بحران‌های اقتصادی را گرفت.

هنوز درباره بهره بانکی، اختلاف دیدگاهی بین شرع و عرف وجود دارد. افراد می‌گویند ایده دارم، طرح دارم و می‌خواهم کارخانه احداث کنم و به جامعه سود برسانم. لازم‌هاش این است که وام بانکی بگیرم. وام بانکی پیچیدگی‌های خودش را دارد. به همین دلیل مردم باید آموزش ببینند. البته کودک باید در سطح خودش، نوجوان در سطح خودش و جوان هم در سطح خودش آموزش ببیند. آموزش‌های عمومی هم برای همه لازم است. ما باید در جایگاهی قرار داریم که اول این ماجرا هستیم. ما باید کودکان را درگیر این تجربه‌ها کنیم تا در سطح خودشان برای آینده آماده شوند. دنیای آینده دنیای پیچیده‌تری از امروز است. دیگر این طور نیست که اسکناس را توی جیبمان بگذاریم و برویم خرج کنیم. ما از اولیا زیاد می‌شنویم که «بچه من مفهوم محدودیت منابع مالی را درک نمی‌کند». چون کارت که می‌کشد، پول را نمی‌بیند که تمام شد. فکر می‌کند این کارت نهایت ندارد و همین‌طور می‌تواند از آن خرج کند! یکی از مسائل این است که مفهوم محدودیت و موجودی کارت بانکی باید برای بچه‌ها جا بیفتد.

با تشکر از شما، اجازه دهید از تجربه‌های جذاب آقای نجفی نیز در خصوص بازار بچه‌های پایه پنجم بهره‌مند شویم.

مهدی نجفی: ماجرا از آنجایی شروع شد که تعدادی از بچه‌ها می‌گفتند: «ما در بیرون از مدرسه تحقیق کرده‌ایم.

در نقاط بالای شهر یک لیوان چای را به قیمت خیلی بالایی می‌فروشنند، در حالی که همان چای را در پایین شهر خیلی ارزان‌تر می‌توان خورد. ما می‌خواهیم خودمان کافه راه بیندازیم. با قیمت مناسب خوراکی درست کنیم و بفروشیم. غیر از کافه، بعضی چیزهایی که مامان‌ها از قبل باید برای تغذیه بچه‌ها تهیه کنند، خودمان با تنوع بیشتر درست کنیم تا بچه‌ها، هم با قیمت مناسب بخردند و هم چیزی را که دوست دارند بخورند.»

در نتیجه جلسه گذاشتیم. ۱۴ نفر از بچه‌ها آمدند و نظراتشان را گفتند: پخت انواع خوراکی، تهیه نوشیدنی‌های سرد و گرم و غیره که هر کدام هم ادعا می‌کردند خوش‌مزه‌تر درست می‌کنند. بچه‌ها طرحشان را ارائه دادند. ما آن‌ها را یادداشت کردیم. بعد گفتیم مراحل فروش‌تان را بگویید. کم‌کم طرح‌هایشان را به چالش کشیدیم. اگر فروش نرفت، اگر قیمت نامناسب بود، موضوع اسراف در تولید و مصرف! قرار شد بچه‌ها فکر کنند

و طرح‌های کامل بیاورند. شرط‌هایی هم گذاشتیم. اینکه باید حتما خودتان در مدرسه درست کنید و ترکیب مواد در مدرسه انجام گیرد تا تفاوت کارها معلوم شود. مثلاً قهوه‌ای که فلاتی می‌دهد با دیگری فرق دارد. بچه‌ها هم خلاقیت‌هایی به خرج می‌دادند. مثلاً شیر خشک فلان نشان تجاری را به ترکیبشان اضافه می‌کردند تا طعم متفاوتی ایجاد کنند و...

این‌طور که فرمودید، همان بدو امر پاسخ سؤالات را خودتان ندادید و بچه‌ها را به تفکر وادار کردید. درست است؟

بله. این فرایند با رفت و برگشت‌ها و گفت‌وگوها چند روز طول کشید. کم‌کم توجه بچه‌ها را به موضوعات جلب کردیم: میزان سود، واسطه‌نشدن و دلالتی نکردن، به کار بستن مهارت‌ها و خلاقیت‌ها و...

آیا در حین کار به مفهوم تولید اشاره کردید؟

وقتی به مراحل اجرا رسیدیم، بچه‌هایی که مثلاً کیک تابه‌ای (بنکیک) ساده پخته بودند، با کسانی که ترکیب‌های جدید داشتند و صرفاً تقلیدی نبود، فروش بیشتری داشتند. و چون جلسات مستمری داشتیم، در گفت‌وگوها متوجه اشکال کار خود می‌شدند. بنابراین، به فکر می‌افتادند آن‌ها هم از فضای تقلید بیرون بیایند تا توجه بازار را به خودشان جلب کنند. لذا انواع خوراکی‌ها با طعم‌های متنوع تولید شدند.



از اولیا زیاد می‌شنویم که «بچه من مفهوم محدودیت منابع مالی را درک نمی‌کند»

